



افلاطونی مسیحیت را با خویش آشنادید .

در هر دو مورد ، بظاهر فترتی روی داد ، ولی در واقع جنبه استمراری ادامه یافت . ایران با ایعانی نو پای به عصر اسلامی گذاشت ولی در آن جا همان ایران که بود باقی ماند . حتی در این حیات نو ، راههایی تازه تر و امکاناتی فزونتر برای تجلی تمدن و فرهنگ خویش یافت ، زیرا مسلمان شدن ایران ، متقابلاً این نتیجه را در برداشت که راه را برای نفوذ اندیشه ایرانی بمقیاسی وسیع تر در مناطق پهناوری از دنیای اسلامی هموار کرد . تاریخ بصورتی قاطع حاکی است که دانشمندان و ادبا و متفکران و هنرمندان و نیز امور بیوانی ایرانی در تمدن عباسی و در دربارهای خلفای عرب و عثمانی مهمترین نقش را برعهده داشتند .

عمق تمدن ایرانی در طول قرون بسیار با سهولتی شگفت انگیز همه بیگانگانی را که در خاک ایران مستقر شدند در خود حل کرد . سلجوقیان و مغولان و ترکان ، هر کدام تنها در عرض چند سال ، بهمان اندازه ایرانیانی تمام عیار شدند که اسکاندیناوهایی که در زمانندی فرانسه سکونت گزیدند اندک اندک کاملاً فرانسوی شده اند . نظری کلی به تاریخ ، بهمانشان میدهد که اصالت ایرانی در پرتو درخشندگی فرهنگ خاص خود ، پس از آنکه هر موج بیگانه‌ای را از سرگذرانده ، هر بار بصورتی جوانتر ، بانبرونی بیشتر راه خود را بجانب حیاتی نو آغاز کرده است . این واقعیت در قرن دهم با نهضت سامانیان و دیلیمان ، در قرون شانزدهم و هفدهم با نهضت صفوی ، و در عصر حاضر با نهضت پهلوی بصورتی بارز تجلی یافت .



این استمراری وقفه در طول این همه قرون متعادی ، به ایران اجازه داده است تمدنی عمیقاً بشری و انسانی بوجود آورد . به اعتراف یونانیان ( که مسلماً دوستان ایران نبودند ) ، و به گفته تورات ، شاهنشاهی هخامنشی ، برخلاف حکومتها و امپراتوریهای پیش از آن ، بر اساس اغراض و گذشت مذهبی و احترام بحقوق همه ملیتها و جوامع و پسر سازمان اداری خیرخواهانه‌ای بنیاد نهاده شده بود . ساسانیان ، با آنکه مزدائی‌هایی بسیاری مؤمن و معتقد بودند ، چه در مورد کلیسای فریبی مسیحی نستوری وجه درباره آئین بودائی شرقی کمال تفاهم و اغراض را نشان دادند .

ایران شیعه نیز ، از زمان عباسیان تا با امروز همین تفاهم و اغراض را در مورد فرق مختلف مذهبی در اجتماع مسلمان ایرانی ( مسیحیان ، یهودیان و زرتشتیان ) ابراز داشته است .

با الهام از این آرمانی که مهمترین وجه امتیاز آن جنبه انسانی آن است ، و بر اثر نفوذ دائمی عامل اندیشه و معنویت در تمدن ایرانی ، ادبیات ایران توانست ارزشهایی کلاسیک در مقیاس جهانی ، بوجود آورد و مکتب بشر دوستی و جهان بینی درخشانی را با گنجینه‌های معنوی و فکری بنیاد نهاد که بعد ها رنسانس غرب نیز آن گردید .

شعرای ایرانی ، از قبیل سعدی و حافظ نه تنها مورد احترام همه مردم ایرانند ، بلکه در تمام دنیای اسلامی و در سراسر آسیای ترک زبان و غرب زبان ، بهمان اندازه مورد تکریم و تکریم هستند که در اصفهان یا شیراز میتوانند بود . و بالاتر از آن ، از گونه گرفته تا همه شاعران " پارناسی " ما ، نفوذ این بزرگان سخن پارسی در هر آنچه در غرب مظهر در آمیختگی الهام اصیل شاعرانه با کمال شکل و جمال قالب است محسوس است .



سبب این است که ایران در عین حال هم شرق است و هم غرب . دستور زبان آن کاملاً هند و اروپائی است و ازین راه اندیشه ایرانی از خلال چنین زبانی برای طبل غربی اندیشه‌های آشنا است . در عین حال ایران جزء لاینفک تمدن اسلامی است که خود در پیدایش ارزشهای خاص آن سهمی بس گران دارد .

اصالت و فنای تمدن ایرانی ، بدان اجازه داده است که با آزادمنشی و بی پروائی ، تأثیرات متنوع دیگر تمدنها و فرهنگهای جهان را بپذیرد ، بی آنکه در هیچ مورد شخصیت خاص خود را از یاد ببرد . نفوذ یونانی ، نفوذ عرب ، نفوذ چینی و مغولی ، یکی پس از دیگری توسط ایرانیان پذیرفته شد ، ولی همه آنها اندکی بعد صورتی کاملاً ایرانی بخود گرفتند . حتی افلاطون و ارسطو ، در ایران بصورت مکتبه‌های فلسفی ابن سیناها و غزالی‌ها و سهروردی‌ها و رفته تابعیت ایرانی گرفتند و هنرچینی نیز در صورتمختلف مهر ایرانی خورد . ایران ، در چهارراه تمدنها و در قلب دنیای کهن ، بی آنکه اصالت خود را از کف بدهد ، از آغاز تاریخ خویش تا با امروز حکم رابدها و پیوند دهند و شرق و غرب را داشته است . زبان پارسی دیرزمانی زبان ادبی قسمت پهناوری از هند مسلمان بود . هنر ایرانی در عصر ساسانی سهمی اساسی در پی ریزی هنر بیزانسی و در عصر صفوی همین سهم را در پی ریزی هنر هند اسلامی داشت . معماری ایران ، مینیاتور ایران ، تاگلکنده و بنگال را بجز نفوذ خویش آورد . و بسیار پیش از آن ، در آغاز قرون وسطی ، آئین بودائی مکتب نقاشی ایرانی تا تاورهای چین پیش برد . و در عصر ساسانیان و عباسیان ، سلطان مسیحی ایرانی این آئین را تا دل امپراتوری چین بردند . و میدانیم که در عصر



مارکوپولو ، زبان تمدن و زبان رایج بازرگانی ، در سراسر آسیای میانه ، از بخارا تا پکن ، زبان فارسی بود .

اجازه دهید از آنچه گفته شد چنین نتیجه بگیریم که :

ایران بحق میناید خویش را عضو سربلند و شایسته خانواده بشری بداند ، زیرا این ملتی است که بشهادت تاریخ ، فرهنگش نیرومند و ظرفیتی را که در طول قرون و اعصار پرورش داده همواره در خدمت تفاهم و همفکری و دوستی بشری بکار گرفته است . از میان ملل غیر عرب ، ایران نخستین ملتی بود که مفهوم واقعی اسلام را دریافت و با پیمبر اسلام و خاندان او پیوندی استوار بست . از میان کلیه ملل شرق ، ایران اولین ملتی بود که فلسفه یونانی را هضم و جذب کرد ، و در جمع همه ملل ، نخستین ملتی بود که بوسیله عرفا و صوفیان خود اندیشه بودائی و برهمنی هند را بصورتی قابل قبول دنیای اسلامی معرفی درآورد . ملل و جوامع گوناگون و بسیار متنوعی ، در روزگاران گذشته و در دوران حاضر ، تنها بارشته‌های اندیشه ایرانی و با اعجاز شعر پارسی با یکدیگر ارتباط معنوی دارند ، زیرا چنانکه گفتیم ، شاعران ایران در این راه به آفاق جهانی و بشری دست یافته‌اند . عواطف و احساساتی که اینان بیان میکنند ، يك فرانسوی را باندازه يك هندی ، و يك ترك را همپایه يك گرجی تحت تأثیر میگیرد . گفته عارفان ایران ، با آنکه این عرفا بیگمان عمیقاً مسلمان هستند ، تارهای دل يك مسیحی را باندازه يك برهمن هندی با رتعاش می‌آورد . اینان نیز ، مانند شاعران و سخنسرایان ایران ، به همه جامعه بشری تعلق دارند .

در عصر ما ، که سازمان ملل متحد از زبان "یونسکو" نماینده فرهنگی و علمی و آموزشی خویش برای نجات بشریت از پریشانی و کینه توزی روی بسوی همه مردم و همه نیک



اندیش جهان آورده است و از آنها استعداد میطلبد ، تمدن ایرانی میتواند بصورت يك نمونه عالی تاریخی به مسئولان این آموزش ، وبصورت يك نیروی بزرگ معنوی به کوششهایی که در راه ایفای این رسالت انجام میگیرد عرضه گردد .

شاید مهمترین مسئله عصر ما ، ایجاد تفاهم وحسن ادراک میان شرق و غرب باشد . ایران گواه مجسمی است براینکه چنین تفاهمی میتواند بمعنی وسیع آن تحقق یابد ، زیرا این ملت از راه فرهنگ و اندیشه خود ، و از راه تمام تاریخ خود ، نشان داده است که در نزد آن شرق و غرب بصورتی موزون و هماهنگ و جدایی ناپذیر باید یکدیگر آمیخته اند .

نوشته " رنه گروسه " بطور کلی بیان کننده اصولی است که جشن دوهزاروپانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران براساس آنها بوجود آمده است ، زیرا این جشن ، بیش از هر چیز يك تجدید عهد بزرگ ملی ما با بزرگترین ارزشهای گذشته تاریخ شاهنشاهی ، تمدن و فرهنگ ایران ، و در عین حال يك پیوند استوار تازه میان ما و دیگر ملتها و فرهنگهای جهان در راه دفاع از اصولی از قبیل تفاهم بشری ، روح جهان بینی ، اغراض ، واحترام به حقوق و به معتقدات انسانی ، بمعنی تمام آن اصولی است که از آغاز اساس شاهنشاهی و تمدن ایران بشمار رفته ، و امروز بصورت ضرورت های عصر حاضر درآمده است . ملت ایران بابرگزاری این جشن در واقع نه تنها پیوند خود را با تاریخ کهن خویش تجدید میکند ، بلکه ترازنامه بیست و پنج قرن زندگی خویش را در معرض قضاوت تاریخ قرار میدهد .



مبدأ این دوران دوهزاروپانصدساله ، بنیانگذاری شاهنشاهی ایران بدست کوروش کبیر ، در سال ۵۳۸ قبل از میلاد است که ضمیمه اول تاریخ این شاهنشاهی و در عین حال پرافتخارترین صفحات آن بشمار میرود ، زیرا این تاریخ مقارن با صدور اعلامیه معروفی است که دوران نخستین بار اساس حکومت را در دنیای کهن بکلی تغییر داد ، و سیستمی را که تا باامروز نیز در حکومت های متمدنی جهان پیروی میشود جانشین طریقه پیشین کرد .

کوروش ، تقریباً برای تمام جهانیان ، قیافه تاریخی کاملاً آشنائی است ، زیرا چه در کتاب مقدس ، چه در آثار مورخان بزرگ باستانی ، بتفصیل در او سخن به میان آمده است .

هرودت در باره او می نویسد : " کوروش پادشاهی بود ساده و بلند همت و جواد و شجاع با اتباع خود رفتاری مشفقانه و پدرانها داشت . بخشنده و مهربان و آداب دان و رعیت نواز بود ، و چون همواره خیر و سعادت تزییرستان خود را میخواست مردمان وی را پسر خواندند " .

اشیل در تراژدی معروف ایرانیها که اصولاً در دشمنی با ایران نوشته شده ، از کوروش بصورت " پادشاه دادگستری که برای همه اتباع خود خوشبختی و رفاهیت آورد " یاد میکند و مینویسد : (( وی آدمیزاده ای عاقبت بخیر بود که خدا ایان دوستش میداشتند ، زیرا که عقلی سرشار داشت . ))



دیودور سیسیلی مورخ مشهور مینویسد : (( کوروش از حیث کفایت و حزم و سایر خصال نیکو سرآمد معاصرین خود بود . همانقدر که در برابر دشمن شجاعتی بینظیر نشان میداد ، نسبت با اتباع خویش بزرگواری بود و ازین جهت پارسیان او را پدر خود میخواندند . ))  
افلاطون درباره او میگوید :

(( کوروش سرداری بزرگ و دوست عالیقدری برای وطن خود بود . در زمان او ایرانیان فرمانروای ملل بسیار شدند . وی بپهه این مردم حقوق مردم آزاد بخشید ، بطوریکه دلهای همه بد و نزدیک شد . لاجرم سربازان وی در راه او و بخاطر او بقبول هر خطری حاضر بودند . اگر میان اتباع او کسی بود که نظر و رای صائبی داشت ، شاه نه تنها بسوی حسد نمیورزید ، بلکه بدو آزادی همهگونه سخن گفته میداد . همه آنکس را که بسد و راهنمایی نکو میکردند پادشاه میداد و از این راه به خردمندان امکان آن داد که خرد و تجربه خویش را نشان دهند . کشور پهناور او و جانشینان او در پرتو این آزادی وهم آهنگی و خردمندی که بهره آن عاید همه میشد روز بروز از رفاه بیشتر برخوردار شد . ))

دراثر معروف کزنفن بنام (( تربیت کوروش )) وی بصورت یک سرمشق کامل زمامداری ، یک انسان و مربی و معلم ایدآل ، و یک رهبر تمام عیار بمردم یونان و بپهه جهانیان عرضه شده و شخصیت او چنین کلمه شده است که (( کوروش نابغه ای کامل بود که در تمام عمر خود از هدفی مقدس و عالی پیروی میکرد . دوست عالم انسانیت و طالب حکمت و قوی الاراده و راست و درست بود . ))

تاریخ دوهزاروپانصدساله شاهنشاهی ایران ، بدست چنین شخصی ، با صدور اعلامیه ای ریزی شد که میتوان آنرا عصاره اولین اعلامیه حقوق بشر)) در تاریخ جهان دانست .



درین باره ذکر توضیحات مختصر ذیل ضروری است :

قرن ششم پیش از میلاد مسیح که کوروش در آن میزیست ، قرنی بود که بعد اقرن طلائی تاریخ لقب گرفت ، زیرا درین قرن بود که کنفوسیوس در چین و بودا در هندوستان میزیستند و سولون قانونگذار معروف یونان نیز در همین قرن زندگی میکرد .

اساس حکومت در همه کشورهای متقدم جهان تا بدان روز روش اعمال بیحد و حصر حق غالبیت و قدرت از طرف دول فاتح نسبت بکشورها و ملل مغلوب بود . در مصر ، در آشور ، در کلدان ، در عیلام ، در لیدی ، همه جا اولین وظیفه پادشان فاتح اختناق مغلوبین و غارت و سوزاندن و کشتار دسته جمعی آنها و بردن افراد باسارت بود . همه جامعا بد ملل شکست خورده بسته و ویران میشد و خدایان این ملل را بصورت خدایان مغلوب به پایتخت دولت فاتح میآوردند .

برای نمونه کافی است مضامین چند کتیبه را که از پادشاهان و جهانگیران معروف این امپراتوریها بیادگار مانده است برایتان نقل کنم :

" بفرموده آشور و ایشتار خدایان بزرگ که حامیان من هستند بالشکریان و اراپه های جنگی خود بشهر گینابو حوله بردم و آنرا بیک ضرب شست تصرف کردم . ششصد نفر از جنگیان دشمن را بیدرنگ سربریدم . سه هزار اسیر را زنده زنده طعمه آتش ساختم و حتی یکی را باقی نگذاشتم تا به گروگانی رود . حاکم شهر را بدست خودم زنده پوست کندم و پوستش را بدیوار شهر آویختم . از آنجا بسوی شهر " طلا " روان شدم . مردم این شهر از در عجز و الحاح در نیامدند و تسلیم من نشدند . لاجرم بشهرشان یورش بردم و آنرا گشودم . سه هزار نفر را از هم تیغ گذراندم . بسیاری دیگر را در آتش



کباب کردم . اسرای بشمار را دست وانگشت و گوش و بینی بریدم و هزاران چشم از کاسه و هزاران زبان از دهان بیرون کشیدم . از اجساد کشتگان پشته‌ها ساختم و سرهای بریده را به تاکهای بیرون شهر آویختم .

(( شوش را منصرف شدم و از سرخزائن و ذخائر سلاطین قدیم عیلام که از قدیم بروی هم انباشته شده بود مهر برگرفتم . هرچه سیم و زرو جواهر و البسه و اثاثه تصور و مجسمه سلاطین از نقره و طلا و مفرغ و سنگ بود با شور فرستادم . سپس معابد عیلام را از بیخ و بن برانداختم و خدايانشان را بباد فنا دادم . در مسافت یکماه و بیست و پنج روز راه ، آن سرزمین را سرتاسر ویران کردم و در آن شوره و خار بیابان پاشیدم . پسران و خواهران پادشاهان و تمامی اعضاء خانواده سلطنت و حکام و صاحبمنصبان و اسلحه‌سازان و ارباب حرف را از زن و مرد ، و نیز جمله اقوام و احشام را که بیش از ابری از طغ میشدند با شور بردم . خلاصه سرعیلام را کوبیدم و فریادهای شادی را از در و دشت آن خطمه‌بریدم و آنرا جایگاه گورخران و دامان و ددان ساختم . . . ))

"فرمان دادم که صد هزار چشم در آورند و صد هزار قلم پارا بشکنند . بادست خودم چشم فرمانده دشمن را در آوردم . هزاران پسر و دختر را زنده زنده در آتش سوختم . خانه‌ها را چنان کوفتم که دیگر بانگ زنده‌های از آنها برنخیزد ."

x x x



در چنین محیطی و با چنین طرز فکر و طرز عملی بود که کوروش هخامنشی نخستین امپراتوری هند و اروپایی را که میبایست بعدها امپراتوریهای یونان و روم و امپراتوری‌های مختلف اروپایی دنباله رو آن باشند بوجود آورد ، و این امپراتوری با انتشار اعلامیه ای آغاز شد که پسر از فتح بابل بدست کوروش صدور یافت . درین اعلامیه که متن بابلی آن ——— روی استوانه‌های از گل پخته معروف با ستوانه بابلی در حفريات باستانشناسی این شهر در سال ۱۸۷۹ بدست آمده است و اکنون در بریتیش میوزیوم در لندن ضبط است ، کوروش چنین میگوید :

"منم کوروش ، شاه شاهان ، شاه بزرگ ، شاه نیرومند ، شاه بابل ، شاه سومرواکد ، شاه چهار مملکت ، پسر کمبوجیه شاه بزرگ ، نواده کوروش شاه بزرگ ، از شاخه سلطنت ابدی که سلسله‌اش مورد مهر خدایان و حکومتش بدلهای نزدیک است .

وقتیکه بن جنگ و جدال وارد بابل شدم ، همه مردم قدوم مرا با شادمانی پذیرفتند . در قصر پادشاهان بابل بر سریر سلطنت نشستم . مردوک ( خدای بابلی ) دل‌های نجیب مردم بابل را متوجه من کرد ، زیرا من او را محترم و گرامی داشتم . لشکر بزرگ من آرامی وارد بابل شد نگذاشتم صدمه و آزارى به مردم این شهر و این سرزمین وارد آید . وضع داخلی بابل و امکنه مقدسه آن قلب مرا تکان داد . فرمان دادم که همه مردم در پرستش خدای خود آزاد باشند و پیدینان آنان را نیازارند . فرمان دادم که هیچیک از خانه‌های مردم خراب نشود . فرمان دادم که هیچکس اهالی شهر را از هستی ساقط نکند ، خدای بزرگ از من خرسند شد و بمن که کوروش هستم و به پسر کمبوجیه و بتعامی لشکر من از راه عنایات برکات خود را نازل کرد .



فرمان دادم که از بابل تا آشور و شوش واکد . . . . . و همه سرزمینهایی که در آن طرف دجله واقعند و از ایام قدیم بنا شده اند معاهدی را که بسته شده بود بکشایند . همه خدایان این معاهد را بجاهاى خود برگرداندم تا همیشه در همانجا مقیم باشند . اهالی این محلها را جمع کردم و منازل آنها را خراب کرده بودند از نو ساختم . و خدایان سومر واکد را بی آسیب بقصرهای آنها که شادی دل نام دارد بازگرداندم . صلح و آرامش را بتمامی مردم اعطاء کردم )) .

بدین ترتیب بود که کوروش امپراتوری هخامنشی و شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله ایران را بر اساس اصول عالی اخلاقی و حکومتی بنیاد نهاد .

اما آنچه شاهنشاهی ایران بجهان ارفغان داد فقط (( صلح ایرانی )) که بیش از دو قرن در قسمت پهناوری از جهان متمدن آن روز حکمفرما بود نبود ، بلکه يك سازمان نوین اجتماعی و اداری و يك طرز فکر تازه و بیسابقه در امر حکومت بود که پسران هخامنشیان از طرف سایر امپراتوریها و حکومتهای بزرگ تاریخ مورد پیروی قرار گرفت . هخامنشیان اساس حکومت را بر قوانین و مقررات منظم و سازمان اداری خاصی نهادند که بدست خود ایشان وضع شده بود ، یعنی عملاً شاهنشاهی هخامنشی نخستین واضع تشکیلات اداری و حکومتی بود . درین سازمان ، مملکت به استانهای بنام شهریانی ( ساتراپی ) تقسیم میشد که رؤسای آنها با اختیارات معین و طبق قوانین مشخصی کار میکردند و در همه آنها دادگاهها و بازرسان مخصوصی سلطنتی بجزایران عادلانه امور رسیدگی مینمودند . وصول مالیات و سربرگیری طبق آمارهای دقیق صورت میگرفت و هیچگونه تبعیض و اجحافی مجاز نبود . فرمانها از شوش و تخت جمشید بنقاط دور و نزدیک کشور صادر میشد و گزارشها



و هرايش نیز از سراسر نواحی این شاهنشاهی پهناور به پایتخت میرسید . برای ارتباط با این نقاط وسیله سربومی که عبارت از چاپارخانههای متعدد در تمام شاهراهها بود ایجاد شده بود ، و این سازمانها که نخستین تشکیلات پستی در تمام جهان بود بعد ها در همه جا مورد اقتباس قرار گرفت . راه شاهی که از سارد تا شوش و از مصر تا تخت جمشید کشیده شده بود در آن زمان عالیترین راه ارتباطی جهان بود . بین ایالات مختلف شاهنشاهی ایران مبادلات تجارتي وسیعی جریان داشت که بوسیله واحدهای پولی نقره و طلا انجام میشد .

چنین شاهنشاهی پهناوری بدست کوروش بزرگ بر اساس آزاد منشی و احترام معتقدات مذهبی افراد و ملل و آزادی زبان و آزادی عادات و رسوم ملی بنیاد نهاده شد ، و این بزرگترین هدیه ای بود که ایران بجامعه بشری داد . کوروش بیش از آن تفسیری که در وضع جغرافیائی و سیاسی جهان کهن داد يك انقلاب عظیم اخلاقی و معنوی را در عالم قدیم باعث شد ، و طرز زندگی نوینی را بر اساس همکاری و همزیستی ملل عضو شاهنشاهی ایران بی افکند که تا بدان روز سابقه نداشت . وی در واقع اساس (( جامعه مشترك المنافع )) را در بیست و پنج قرن پیش ازین بی ریزی کرد ، و این جامعه را نه بر پایه حق غالب و مغلوب بلکه بر اساس همکاری و حسن تفاهم بوجود آورد . هر چه بعد از کورش در این زمینه صورت گرفته باشد در نباله روش بشری و شرافتمندانه ای است که بدست او در تاریخ جهان آغاز شده است .



وجه مشخص خاص به بیست و پنج قرن تاریخ ایران در این مدت ، بموازات استمرار معنوی و مدنی و فرهنگی آن ، استمرار سیستم حکومتی یعنی شاهنشاهی آن است ، که در تمام این مدت دراز جزو لایتنجری ملیت و حاکمیت ایرانی بوده است . از زمان کورش تا به امروز ، شاهنشاه در ایران پیوسته مظهر وحدت و تمامیت کشور و پیوستگی جوامع و قبایل و نماینده موجودیت و حیات ملی بوده است . بسیاری از کشورهای دیگر درین مدت بیست و پنج قرن اصولا موجودیت و ماهیت خود را از دست داده و منقرض شده اند ، بسیاری کشورهای نیز در مالک بزرگتر حل و مستهلک گردیده اند ، و خیلی از مالک هم درین ضمن بوجود آمده و بکرات طرز حکومت خود را تغییر داده اند . اما کشور ایران نه فقط با روح استمرار عجیبی که وجه امتیاز تمدن ایرانی است مدنیّت و طرز فکر خاص خود را علیرغم حوادث و تحولات سهیمین دو هزار و پانصد سال تاریخ محفوظ داشته ، بلکه رژیم حکومتی خویش را نیز چون نماینده و عصاره این تمدن دست نخورد نگاه داشته است ، بطوریکه اکنون رژیم پادشاهی ایران کم نسلترین رژیم سلطنتی موجود در دنیا است . نکته ای که توجه بدان اهمیت خاص دارد اینست که این رژیم بصورتی که از زمان باستان در ایران برقرار شد و بعدا سرمشق سایر رژیمهای پادشاهی و شاهنشاهی قرار گرفت ، ساخته و پرداخته خود ایرانیان و منطق با طرز فکر و روحیه خاص این ملت است . کسیکه موضوع سلطنت را در طول تاریخ ایران مورد مطالعه قرار دهد باید حتما متوجه باشد که در این کشور همواره سلطنت مفهوم و معنی خاصی بزرگتر و کاملتر از آنچه عادتا از این کلمه مفهوم میشود داشته است ، مقام پادشاهی در ایران بطور کلی نه تنها یک ریاست سیاسی و نظامی ، بلکه یک سمت رهبری معنوی و یک مقام



معلم و پدر و مرشد بوده و در بارهای سلطنتی و شاهنشاهی ایران مشوق و غالباً مرکز ثقل فعالیتهای ادبی و هنری بشمار رفته اند .

چه از نظر روشنفکران و خواص و چه از لحاظ توده مردم ، پادشاه در ایران همواره مظهر حیات ملی و شخصیت اجتماعی و معنوی ملت و کشور بوده ، و جریان قرون بطوری این ملت را با اصل پادشاهی یعنی دستگاهی که بصورت ایرانی آن بدست خود این ملت بوجود آمده جوش داده و یکی کرده است که نمیتوان تمدن و فرهنگ و تحولات تاریخ این کشور را در طول قرون مورد تحلیل قرار داد مگر آنکه این عامل و شاد و شاد و شاد آن مورد توجه قرار گیرد .

شاید بهترین توضیحی که از مقام معنوی پادشاه در ایران شده از آرتور کریستن سن مستشرق برجسته فقید دانمارکی در اثر معروف او بنام (( موقعیت پادشاهان در آداب و سنن ایران باستان )) باشد که چند جمله از آن چنین است :

(( . . . پادشاه نمونه در ایران غالباً یک راهنما و راهبر معنوی و اجتماعی است . فرمانروائی است که عصر جدیدی را در تاریخ کشور آغاز میکند و رستخیزی را در حیات ملی باعث میشود . وی سازنده دوران تازه و پدید آورنده سازمانهای اجتماعی و اداری جدیدی است ، و در همین حال همه جا بساختن جاده ، سد و غیره میپردازد و بطور کلی رفاهیت و برکت تازه ایرا برای ملت خود بارمغان میآورد . اما پادشاه نمونه در ایران یک اختصاص دیگر نیز دارد : وی وظیفه ارشاد ملت خود را دارد ، و این وظیفه بالاتر از وظیفه زمامداری مادی است . شاه واقعی در ایران شاهی است که مرشد ملت خود باشد . ))



در عصر خود ما ، شاهنشاه ایران در کتاب " انقلاب سفید " همین واقمیت را اینطور

تشریح کرده اند :

کمی پیش از سال ۱۹۶۲ ، که از نظر تاریخی دقیقاً دو هزار و پانصدمین سال فتح بابل و بنیانگذاری شاهنشاهی ایران بدست کوروش کبیر ، در ایران تصمیم گرفته شد که این یادبود بزرگ تاریخی بصورت باشکوهی مورد تجلیل قرار گیرد . بدین مناسبت شورائی برای تهیه مقدمات این کار در تهران تشکیل شد و اندکی بعد ، کمیته‌هایی نیز در چند کشور اروپائی بمنظور شرکت آنها در برگزاری این یادبود در زمینه " بین‌المللی با عضویت شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی عالی‌قدر آن ممالک بوجود آمد .



باتوجه به اینکه این مراسم قبل از هر چیز تجلیل از تمدن و فرهنگ ایرانی است که جز " انفکاک ناپذیر فرهنگ و تمدن بشری بشمار می‌آید ، سازمان آموزشی و علمی و فرهنگی ملل متحد ( یونسکو ) در یازدهمین اجلاسیه عمومی خود در سال ۱۹۶۱ طی قطعنامه‌های شرکت در این تجلیل بین‌المللی را از جنبه فرهنگی آن ، به تمام سازمانهای دولتی و غیردولتی صلاحیتدار در تمام جهان توصیه کرد .

متن این قطعنامه چنین است :

نظر باینکه جشن بیست و پنجمین سده بنیادگذاری شاهنشاهی ایران در سالهای

۱۹۶۲ و ۱۹۶۳ برگزار می‌گردد ،

نظر باینکه شورای جشن و کمیته اجرائی در سال ۱۹۵۸ بدین منظور در تهران تشکیل شده و مسئول تهیه و اجرای برنامه برای نشر اطلاعات درباره جنبه‌های مختلف و خصوصیات تمدن ایران و نشان دادن رابطه آن با دیگر تمدن‌ها طی بیست و پنج قرن می‌باشد ، و بخصوص از طریق نشریات و انتشارات و ترجمه‌ها و فیلم‌ها و نمایشگاهها و کنکسیونها و کنسرت‌ها و سخنرانی‌ها و نمایشگاههای بین‌المللی هنرهای ملی و از طریق مطبوعات و رادیو تلویزیون این امر را انجام میدهد ،

نظر باینکه این فعالیتها سهم ارزنده‌ای در مورد اجرای طرح اهم شناخت متقابل فرهنگ‌های خاوری و باختری دارد ، و باتوجه باینکه خوشبختانه چندین کشور شرقی و غربی آگاه از این امر تاکنون کمیته‌های ملی خود را برای مشارکت در این جشن تشکیل داده و یا در شرف تشکیل آن‌ها میباشند تا در این یادبود شرکت نمایند ،

کنفرانس عمومی یونسکو به کشورهای عضو و سازمانهای ذینفع غیردولتی توصیه میکند



که برای برگزاری جشن مزبور در سطح فرهنگی از هر طریق که مناسبتر میدانند همکاری نمایند .

همچنین از مدیرکل دعوت مینماید که اقدام لازم را برای همکاری با مقامات ایرانی در این جشن بعمل آورند و بخصوص با تشکیل سخنرانیهها و کنفرانسهای بین المللی و نشر اطلاعات در حدود فعالیتها و جوهی که در برنامه بودجه یونسکو تأمین گردیده در این زمینه همکاری نمایند .

تقارن سال ۱۹۶۲ و سالهای بعد از آن با آغاز تحولات اجتماعی عظیمی در ایران به صورت رفرفرم های ارضی ، ملی شدن جنگلها و مراتع و منابع آب ، سهمین شدن کارگران در سود کارخانهها ، تغییرات عمیق در امر آموزش و ایجاد سپاهیهایی دانش و بهداشت و ترویج و آبادانی ، اصلاحات دموکراتیک در امور قضائی و امور انتخاباتی ، اعطای تساوی کامل حقوقی زنان با مردان ، برقراری سیستم بیمه های وسیع اجتماعی و سایر اصولی که مجموعه آنها " انقلاب سفید " ایران نام گرفته است ، ایجاب کرد که با توجه به اهمیت و فوریت اجرای این برنامهها ، برگزاری جشن دوهزاروپانصدمین سال شاهنشاهی ایران تا سال ۱۹۷۱ بتعمیق بیفتد . بدین جهت در بیستمین کنفرانس عمومی یونسکو در نوامبر ۱۹۷۰ ،

قطعنامه اصلاحی جدیدی در تکمیل قطعنامه قبلی ، بشرح ذیل تصویب شد :

کنفرانس عمومی با یادآوری قطعنامه شماره ۴۷۲۳ خود که در یازدهمین جلسه کنفرانس عمومی تصویب گردید ، و با توجه باینکه جشن دوهزاروپانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران بجای سال ۱۹۶۲ - ۱۹۶۳ که قبلا در برنامه مقرر شده بود در سال



۱۹۷۱ انجام خواهد گرفت ، بار دیگر بدین عضو یونسکو و سازمانهای غیردولتی ذیصلاحه توصیه میکند که در یک سطح فرهنگی به هر طریق که مناسب میدانند در برگزاری این جشن شرکت نمایند ، و بار دیگر از مدیرکل دعوت میکند که در این مورد با مقامات ایرانی همکاری نمود و بخصوص با تشکیل جلسات و کنفرانسهای بین المللی و با نشر اطلاعاتی در مورد فعالیتها و جوه پیش بینی شده در بودجه و برنامه یونسکو در برگزاری این یادبود اقدامات مقتضی بعمل آورند .

بر اساس این قطعنامه ، انتظار میرود که لااقل هفتصد سازمان علمی و فرهنگی در کشورهای مختلف جهان ( آکادمیها ، دانشگاهها ، انستیتوها و انجمنهای خاورشناسی ، تحقیقی ، علمی ، هنری ، ادبی ) که رشته کار آنها از نظر کلی با تخصصی با جنبه های مختلف فرهنگ ایران ارتباط دارد ، از راه تشکیل سمینارها و کنفرانسها و نشر کتب و مقالات ، و موزهها و کتابخانه های مختلف جهان که دارای مجموعه های آثار هنر ایرانی یا کتب و اسناد خطی و چاپی فارسی هستند از راه تشکیل نمایشگاههای مخصوصی از این آثار و معرفی علمی آنها ، در برگزاری این یادبود شرکت کنند .

در زمینه های فیراز آنچه به قطعنامه سازمان یونسکو مربوط است ، کمیته های ملی در کشورهای مختلف جهان برای طرح و اجرای برنامه های مربوط به هر کشور تشکیل شده است . این کمیتهها ، که با توجه به ارتباط خاص این جشن با اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ایران ، تحت ریاست بالاترین شخصیت های حکومتی ، دولتی یا علمی کشورها



مرکز امور فرهنگی و مطبوعاتی دربار شاهنشاهی

(۲۰)

قراردارند ، باتوجه به شرایط و امکانات ملی ، برنامه‌هایی در زمینه‌های حکومتی و اداری ، فرهنگی ، هنری ، اقتصادی ، ورزشی ، مطبوعاتی ، رادیویی ، تلویزیونی ، سینمایی ، تأثیر و کسرت و غیره ، انتشارات مخصوص و غیره طرح و در طول سال ۱۹۲۱ در کشورهای خود بمرور اجرا خواهند گذاشت . نشریه حاوی اسامی رؤسا و اعضای هر یک از این کمیته‌ها ، و برنامه‌های کار هر کدام از آنها ، پس از دریافت کلیه اطلاعات لازم ، بچاپ خواهد رسید .

درداخله کشور ، تا آنجا که به سازمانهای دولتی یا وابسته بدولت مربوط است ، شورائی بنام شورای عالی جشن شاهنشاهی ایران سرپرستی و رهبری برنامه‌های مربوطه را عهده‌دار است و فعالیت‌هایی که مربوط به شرکت مردم و سازمانهای خصوصی فرهنگی ، مذهبی ، اقتصادی ، اجتماعی ، علمی و ادبی و هنری و غیره در این جشن ملی است ، طبیعا ارتباط با خود آنها دارد و شورای عالی جشن در این مورد دخالتی ندارد . شورای عالی جشن شاهنشاهی دارای کمیته‌هایی است بنام فرهنگ ، اطلاعات ، ارتباطات ، تشریفات ، امور انتظامی ، امور شهرستانها ، و چند کمیته دیگر ، که در هر یک از آنها نمایندگان و سازمانهای مختلف مسئول کشور عضویت دارند . اداره امور مربوط به پذیرائی از میهمانان عالی‌رتبه شاهنشاه و شهبانوی ایران ( رؤسای کشورها ) مستقیما بعهده تشریفات کل شاهنشاهی است .



مرکز امور فرهنگی و مطبوعاتی دربار شاهنشاهی

(۲۱)

مرجع عالی امور جشن کمیته‌ای بنام کمیته عالی اجرایی است که تحت ریاست وزیر دربار شاهنشاهی قرار دارد . ریاست کمیته‌های دوازده‌گانه و دبیرخانه و امور مالی و اداریها رئیس شورای عالی جشن است که از جانب شاهنشاه برگزیده شده است . هر یک از استانهای کشور نیز دارای شورائی بنام شورای جشن شاهنشاهی هستند که تحت نظر استاند ار آن منطقه قرار دارند و برنامه‌های کار آنها توسط شورای مرکزی جشن هماهنگ میشود .

جشن دوهزاروپانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران ، از تاریخ تا مهرماه ۱۳۵۰ ( تا اکتبر ۱۹۲۱ ) در سراسر کشور برگزار خواهد شد . ولی برنامه‌های رسمی که در حضور شاهنشاه و شهبانوی ایران اجرا میشود فقط در تهران و تخت جمشید انجام خواهد گرفت . مدعوین رسمی جشن شاهنشاهی عبارتند از :

- ۱- میهمانان مخصوص اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر ( پادشاهان ، رؤسای جمهوری و نمایندگان خاص سران کشورها و همراهان ایشان )
- ۲- میهمانان شورای عالی جشن شاهنشاه ( دانشمندان ایران شناس کشورهای مختلف جهان و شخصیت‌های برجسته فرهنگی ، شخصیت‌های مطبوعاتی و خبری بین‌المللی ) .



مرکز امور فرهنگی و مطبوعاتی دربار شاهنشاهی

( ۲۲ )

۳- مباحثان داخلی ( هیئت وزیران ، نمایندگان سنا و مجلس شورای ملی ، رؤسای  
نمایندگی های سیاسی خارجی در دربار شاهنشاهی ، مقامات عالی مرتبه دولتی ، رؤسای و  
استادان دانشگاهها و غیره )

برنامه کلی جشن بدینقرار است :